

فرستاده است در حال از این فریب و آمدن و زین فریب
و ادب یک آورد و خایج و ابره بنشیند و گفت برای
فرستاده است خبر غایتی که بخورد با او گفت فرمود تا آن
دیو که آن دختر برده است حاضر کنند در حال مار و رابان
حاضر آوردند و گفتند که این از دیو بزرگ است آن دیو
گفت ترا چه باعث شد که آن عجز را از زین مطب عالم
ربودی گفت آن دختر را بقایت خوش آمد و در دل
جاکر و بادشاه فرمود تا آن مار و را کردن رنند و
مرتبیم کردن با او گفت مثل تو دیو فرمان بردار می
گفت چگونه مطب او نباشد که او مطب عالم است چون از
نظر جمیع اقطا عالم میکنند از بیت او همه در فرار میشوند
و چون حق تعالی اقامت مطب میکند قادر متکین میکند او را
چون این نوع غایتی است و خبر خود را گرفته بجای خود آوردم

۱۰۲
آدم و شکر خدا بجا آوردم **نقصت** از روی مکتور
میکوید که وقتی مردی از اصفهان شرح آمد و گفت آن
مردم را از وجه ایستاد راضی می آمد و جمیع اهل عالم
باین منجم کران در کار او در مانده اند فرمود آن
از دیو بزرگ سپهر اندیب نام خاص را بر دیو دیگر وجه می
در گوش او بگویی ای خاص شرح عبدالله در مقیم است در
میسر ماید که تو باز نیای اگر باز آمدی اهل کاشی
مرد رفت و بهمان کرد که شرح فرموده بود بعد از
ده سال دیدم آن مرد را و از حال خود خبر او گرفتم
گفت بعد از آن او را هیچ بنامه تا آن زمان در سانی
حصاعه فریم چنین گفتند که چهل سال در حساب شرح
عبدانقاد و مجلس مصوع نشد بعد از وفات او هیچ
آدم گرفت **نقصت** از ابو عبد الله محمد حسنی